



Analyzing the Female Character in the Novel "The Year of Riot" based on the Theory of "Ancient and Modern Woman Myth" by Esther Harding

Elham Haghgoo ¹ | Behnaz Payamani ^{2*} | Narges Mohammadi Badr ³ |

Maryam Zamani ⁴

1. Ph.D. Student of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: helham994@yahoo.com
2. Corresponding Author, Associate Professor of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: payamani@pnu.ac.ir
3. Associate Professor of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: badr@pnu.ac.ir
4. Assistant Professor of Language and Farsi literature, Payame Noor University, Tehran, Iran. E-mail: maryamzamani@pnu.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 08/04/2024

Received in revised form: 19/06/2024

Accepted: 21/06/2024

Keywords:

woman,
archetype,
nature,
soil,
Harding.

ABSTRACT

Archetypes and elements of nature are an integral part of the human world that can be examined and studied in all human angles. Mary Esther Harding is one of the contemporary theorists who has paid attention to archetypes and their connection with ancient and modern mythology, and has paid attention to it with the approach of ancient and modern women. In his theory, he considers the deep connection and connection of women with nature, especially with the moon and the sun, and considers the main reason for women's behavior in opposition to society, as well as women's fertility in the movements of the moon and the elements of the earth. Since the female protagonist of the story "The Year of Riot" is described by the author as inspired by the elements of nature such as soil, trees and water, as well as ancient myths and legends, so the researcher of the female character of this novel is based on archetypal psychological foundations and with a theoretical approach. Harding and analyzed in an analytical-descriptive and library manner and at the end came to the conclusion that the female protagonist of the story took refuge in nature, garden, tree and soil in order to reach the exaltation of her soul, which was left behind from the origin of her existence. This connection with nature and especially the soil has led to the awareness of women.

Cite this article: Haghgoo. E., Payamani, B., Mohammadi Badr, N. & Zamani. M., (2025). Analyzing the female character in the novel "The Year of Riot" based on the theory of "Ancient and Modern Woman Myth" by Esther Harding. *Research of Literary Texts in Iraqi Career*, 14 (3), 71-92.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/rp.2024.10476.1924

Extended abstract

Introduction

The book "The Year of Riot " is the story of a woman named Noosh Afarin, who, as the first narrator of the story, depicts a scene of a house and then a scene of her husband's deadly violence, which leads to the woman's death. The time of the story is between the past and the present and is narrated as a fluid flow of the mind. "Noosha" is the daughter of Colonel Nilufari. Colonel Nilufari, Noosha's father, who has come to "Sangsar" (the place where the story of the book takes place) to climb the stairs, and decides to create a glorious future for his daughter. But Noosha falls in love with a strange potter and dedicates her whole being to him; however fate has made a different decision for Noosha. The author avoids the legend of the king's daughter and the goldsmith's son in different ways and mixes the love story with the unfulfilled love story of Nosha. The highlight of the story is the centrality of a woman who is rejected from the first pillar of society, i.e. the family, and then in society, and is attacked by oppression that can be applied to any woman at any time.

Method

The current article, which is taken from a doctoral thesis, deals with the element of the "woman" character in the story with a psychological perspective and mixed with myth and archetype, and tries to use a descriptive analytical method and with a library study, the symbolic mechanisms of combining myth and psychology and Adapting to Esther Harding's theory, examine the category of fundamental beliefs, myth and social behavior.

Conclusion

Today, myth is not limited in the meaning of legend, but is cognate with a cultural and ideological capital. In other words, the myth in the novel is a tool to react to social situations and life experience. From this point of view, myth indicates that before literature and a special style, it goes together with society. This article aims to achieve a study of the feminine principle in myths, dreams and religious symbolism. The researcher intends to present the archetypal foundations of female psychology to show how the religious and ancient elements of nature become symbols of the growth of emotions in a woman in the story of "The Year of Riot". In the end, it has been concluded that understanding the psychological meaning of these connections with the elements of nature could improve the troubled relationship between men and women in the story.

Results

The duality of the female character in the story with the help of her origin of birth as well as the view of the society and "Noosha's" husband about the identity of the woman is a sign of the author's critical view about the position of women in today's society. Actually, by describing the beliefs and dreams of the female protagonist, the author intends to improve her suffering by connecting with nature and its elements.



تحلیل شخصیت زن در رمان *سال بلوا* با تکیه بر نظریه «اسطوره باستانی و مدرن زن» از استر هاردینگ

الهام حق گو^۱ | بهناز پیامنی^{۲*} | نرگس محمدی بدر^۳ | مریم زمانی^۴

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: helham994@yahoo.com

۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: payamani@pnu.ac.ir

۳. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: badr@pnu.ac.ir

۴. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: maryamzamani@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

کهن‌الگوها و عناصر طبیعت عضوی جدایی‌ناپذیر از جهان انسانی هستند که می‌توانند در تمام

مقاله پژوهشی

زوایای بشری قابل بررسی و مطالعه باشند. یکی از نظریه‌پردازان معاصر در باب کهن‌الگوها و ارتباط

آن با اساطیر کهن و مدرن مطالعات گسترده و با رویکرد زن باستانی و مدرن به آن توجه داشته، مری

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۰

استر هاردینگ است. وی در نظریه خود ارتباط و اتصال عمیق زن را با طبیعت به‌ویژه با ماه و

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۳/۳۰

خورشید می‌داند و علت اصلی رفتار زن در تقابل با اجتماع و هم‌چنین باروری زن را در حرکات ماه

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۱

و عناصر خاک زمین قلمداد می‌کند. از آن‌جا که زن قهرمان داستان *سال بلوا* از نظر نویسنده با الهام

از عناصر طبیعت مانند خاک و درخت و آب و هم‌چنین اساطیر کهن و افسانه‌ها توصیف شده، لذا

واژه‌های کلیدی:

پژوهنده شخصیت زن این رمان را طبق مبانی روان‌شناختی کهن‌الگویی و با رویکرد نظریه هاردینگ

زن،

و به روش تحلیلی - توصیفی و به‌صورت کتاب‌خانه‌ای بررسی کند. در پایان به این نتیجه رسیده

کهن‌الگو،

است که زن قهرمان داستان برای رسیدن به تعالی روح خود که از منشاء وجودی خویشتن دورمانده،

طبیعت،

به طبیعت، باغ و درخت و خاک پناه برده که این اتصال با طبیعت و به‌ویژه خاک منجر به آگاهی

خاک،

زن گردیده است.

هاردینگ.

استناد: حق گو، الهام؛ پیامنی، بهناز؛ محمدی بدر، نرگس، زمانی، مریم (۱۴۰۴). تحلیل شخصیت زن بر اساس روان‌شناسی

کهن‌الگویی زن در رمان *سال بلوا* اثر عباس معروفی با تکیه بر نظریه «اسطوره باستانی و مدرن زن» از استر هاردینگ.

پژوهشنامه ادبیات داستانی، ۱۴(۳)، ۷۱-۹۲.



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/rp.2024.10476.1924

۱. پیشگفتار

کتاب *سال بلو* داستان زنی به نام نوش آفرین است که به‌عنوان اولین راوی داستان، صحنه‌ای از یک دار و در ادامه صحنه‌ای از خشونت مرگبار همسرش را به تصویر می‌کشد که منجر به مرگ زن می‌گردد. زمان داستان میان گذشته و حال و به‌صورت جریان سیال ذهن روایت می‌شود. «نوشا» دختر سرهنگ نیلوفری است. سرهنگ نیلوفری که برای پیمودن پله‌های ترقی به «سنگسر» (مکانی که داستان کتاب در آن اتفاق می‌افتد) آمده است و تصمیم دارد آینده‌ای باشکوه برای دخترش رقم بزند؛ اما نوشا عاشق کوزه‌گری غریب می‌شود و تمام وجودش را تقدیم او می‌کند، با این حال، تقدیر، تصمیم دیگری برای نوشا گرفته است. نویسنده از بطن داستان به شیوه‌های متفاوت به افسانه دختر پادشاه و پسر زرگر گریز می‌زند و داستان عشق را به داستان عشق نافرجام نوشا می‌آمیزد. نقطه برجسته داستان، محوریت زنی است که از اولین رکن اجتماع یعنی خانواده و سپس در اجتماع طردشده و مورد تهاجم ظلمی است که در هر برهه‌ای می‌تواند بر روی هر زنی اعمال شود. نوش آفرین در امتداد داستان در مسیر تعالی خود با طبیعت عجین است؛ نزدیکی نوش آفرین با خاک، رودخانه، سنگ‌ها و بادها و درخت که مهم‌ترین موتیف داستان است، شخصیت اصلی داستان را جزئی جدایی‌ناپذیر از طبیعت نشان می‌دهد. «باورهای مربوط به درختان و نباتات به‌گونه‌ای با آنیمسم^۱ و جان‌گرایی جان‌پنداری پیوند دارد» (باجلان فرخی، ۱۳۹۲: ۲۱۲). زنی که در تمام داستان تلاش می‌کند زنانگی خود را اثبات کند. ولی موانع متفاوتی هستند که او را از این کنش باز می‌دارند. قصه *سال بلو* مصائب مردمی را می‌گوید که در نظامی لبریز از خرافات و اسطوره زندگی می‌کنند. هم‌چنین زندگی زنان آسیب‌دیده و داغدار، مردان جوان مرگ، کودکان بی‌سرپرست و گرسنه، معلمانی معترض به نظام دارپرور (آقای یغمایی، معلم ادبیات)، نظام ملوک‌الطوایفی در این داستان به چشم می‌خورد. داستانی که در هفت شب روایت می‌شود که راوی شب‌های فرد نوشا و شب‌های زوج نویسنده است. پدر نوشا سرهنگ نیلوفری به خاطر وعده‌های رضاخان از شیراز به «سنگسر» می‌آید تا فرماندار «سنگسر» شود؛ ولی رضاخان به وعده خود عمل نمی‌کند و سرهنگ نیلوفری ابتدا از غصه کور شده و سپس ناکام از دنیا می‌رود. ارتباط و علاقه ناگهانی نوشا با حسینا نقطه عطف داستان می‌شود، ولی بعد از آن دکتر معصوم وارد

۱. Animism جاندارانگاری، زنده‌انگاری، جان‌باوری یا آنیمسم، آیینی است که گرانبندان به آن اعتقاد دارند که تمامی عناصر طبیعت دارای روح و جان و زنده‌اند.

داستان می‌شود. مردی شهوتران، پول‌پرست و بی‌رحم و در عین حال متجدد که از عشق حسینا بر نوشا باخبر شده و بعد از ازدواج با نوشا نیز اتهام خیانت را به نوشا زده و همواره به او می‌گوید: «بوی خاک می‌دهی!» هم‌زمان با ازدواج معصوم و نوشا بارقه جنگ جهانی و هجوم روس‌ها به کشور جریانی از استعمار تاریک را وارد داستان می‌کند. شدت حسادت معصوم به حسینا به حدی می‌رسد که تمام اهالی «سنگسر» را تحریک کرده و می‌گوید که حسینا جذام دارد و به فرزندان مردی به نام «آقاجانی» رشوه می‌دهد تا حسینا را به قتل برسانند. سروان خسروی داستان هم مابقی جرم‌ها از قبیل قتل و دزدی و فرستادن شب‌نامه‌ها را گردن حسینا می‌اندازد. در شش شب اول نوشا از ضربه‌های قنداق موزر که معصوم بر سر نوشا کوبیده است بی‌هوش مانده و در نهایت در شب هفتم از دنیا می‌رود. داستان با روایت نوشا از مرگ خود و دیوانه شدن «معصوم» تمام می‌شود. روایت سیال ذهن در پایان داستان و ترکیب رؤیا و حقیقت، فضایی نمادین را در داستان خلق می‌کند و درست مثل اثر دیگر معروفی سمفونی مردگان ضیافت مردگان آغاز و شهر به‌سوی بلوا و آشوب کشیده می‌شود. «سال بلوا» سال بدی بود باسی! آن‌همه آدم نابود شدند، برخی از گرسنگی مردند و بعضی به خاطر یک‌تکه نان» (معروفی، ۱۴۰۲: ۳۳۲).

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

۱- با توجه به نظریه استر هاردینگ، زن داستان طی کدام حوادث در زندگی خود دچار روان رنجوری شده است؟

۲- این روان رنجوری شخصیت داستان تا چه اندازه به ناکامی در عشق و باروری و دوری از منشاء وجودی برای زن رخ داده است؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

با توجه به بررسی‌های انجام‌شده از جمله مقالاتی که در مورد کتاب *سال بلوا* نوشته‌شده مقاله‌ای با عنوان «*سال بلوا*، اسطوره مصیبت قومی دردمند» نوشته (مقدادی، ۱۳۷۱) با نگاهی نمادین و تحلیل کهن‌الگویی^۱ سعی دارد ضمن بهره‌گیری از اسطوره تیر و کمان سحرآمیز «فیلوکتی تیز»، شخصیت داستانی «حسینا» را که همزاد سیاوشان و معشوق نوش‌آفرین است، نماد هنرمندی کیمیاگر برای تغییر جامعه سنتی ایران و تبدیل آن به زر معرفی کند و بیماری جذام او را نمادی از تنفر مردم از این تغییر

^۱ An archetype

نشان دهد. مقاله دیگری با نام «بررسی فضای فمینیستی *سال بلوا*» نوشته (رویین تن و چاووش، ۱۳۹۹) وجود دارد که نویسندگان به بررسی فضا سازی با تأکید بر فضای فمینیستی و نمایان ساختن آن در رمان *سال بلوا* از عباس معروفی پرداخته و به این نتیجه رسیده اند که طرح کردن مشکلات زنان، سرنوشت شخصیت‌های داستان را رقم زده و نویسنده از این طریق در ساخت این فضا موفق عمل کرده است؛ زیرا بیش‌ترین دغدغه شخصیت داستان موضوع زنان و چالش‌های پیش‌روی آنان است. پژوهش دیگری با نام «واکاوی کارکردهای توصیف بنا در ساختار رمان *سال بلوا* اثر عباس معروفی» نوشته (مصباح و فرخ‌فر، ۱۴۰۰) که در آن به استخراج، طبقه‌بندی و تحلیل کارکردهای توصیف بناهای موجود در رمان *سال بلوا* از عباس معروفی و واکاوی این کارکردها در شکل‌گیری ساختار آن پرداخته است. در پایان به این نتیجه رسیده است که بناها و فضاهای به وجود آمده توسط معماری، به‌عنوان بخشی از مکان در روایت، نقش ویژه‌ای در انتقال زبان فضا و هویت بخشیدن به داستان دارند؛ اما یکی دیگر از پژوهش‌های تازه مقاله «زمان روایی و رابطه آن با عنصر تعلیق در رمان *سال بلوا* نوشته عباس معروفی بر اساس نظریه ژرار ژنت» نوشته (عبدالله‌زاده و عبیدی‌نیا، ۱۴۰۰) است که نویسندگان در آن به زمان روایی رمان مذکور و رابطه آن با «عنصر تعلیق» پرداخته‌اند. نتایج نشان می‌دهد که اغلب پس‌نگری در تشریح حوادث گذشته و بیان روابط علی و معلولی هاست و به دلیل استفاده از داستان‌های فرعی متعدد و درنگ توصیفی سرعت داستان منفی می‌شود. در مقاله‌ای دیگر با عنوان «تحلیل کارکردهای گفتمانی رمان *سال بلوا* با رویکرد نورمن فرکلاف»، نوشته (تیموری و همکاران، ۱۴۰۱) سعی دارند *سال بلوا* را بخشی از واقعیت‌های تاریخ معاصر ایران نشان دهند که در آن زندگی ساختگی (تخیلی)، جدای از واقعیت‌های اجتماعی روزمره، روابط قدرت و ایدئولوژی‌های مختلف نیست. این امر، به‌طور غیرمستقیم، بطلان نگاه مثبت‌اندیشی بر اسطوره‌زدایی را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد بهره جستن نویسنده رمان از مضامین فرهنگی، ملی و مذهبی در تشریح ایدئولوژی‌های مردم، چگونه راه را برای تشکیل برساخت‌های گفتمان اساطیری هموار می‌سازد. داستان‌های فرعی در رمان *سال بلوا* کارکردهایی چون تمثیل سازی، ابهام در زمان و مکان و ایجاد جریان سیال ذهن دارند. با توجه به جستجوی پژوهشگر تاکنون مقاله‌ای در باب نقش اسطوره و مبانی روان‌شناسی کهن الگویی زنانه با محوریت نقش زن طبق نظریه هاردینگ نوشته نشده است. پژوهنده در این مقاله به یافته‌های جدیدی در تحلیل شخصیت زنانه در ارتباط با طبیعت دست یافته است.

۳-۱. روش پژوهش و چارچوب نظری

مقاله حاضر که برگرفته از رساله دکتری است با نگاهی روان‌شناختی و آمیخته با اسطوره و کهن الگو به عنصر شخصیت «زن» در داستان پرداخته و سعی دارد به شیوه تحلیلی توصیفی و با مطالعه کتاب‌خانه‌ای، سازوکارهای دلالتی تلفیق اسطوره و روان‌شناسی و تطبیق با نظریه استر هاردینگ^۱، مقوله باورهای بنیادین اسطوره و رفتار اجتماعی را بررسی نماید. ساختمان اصلی این پژوهش حول محور نظریه استر هاردینگ است. وی روان‌شناس و از جمله نظریه‌پردازانی است که معتقد است اسرار زنان فهرستی از اسطوره‌ها و رؤیاهایی است که روان زن را به ماه و عناصر طبیعت پیوند می‌دهد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

داستان *سال بلوا* با روایت دو راوی و به شکل جریان سیال ذهن در دو زمان گذشته و حال و به صورت شناور روایت می‌شود. مهم‌ترین نکته کتاب تصاویر خیالی و رؤیایی است که در ذهن نوשא روایت می‌شود. روایت‌هایی به فرجام روایت یاری کرده و مخاطب را برای ادامه خوانش هفت شب میخکوب می‌کند. در این بخش از پژوهش بخش‌هایی از رمان که با نظریه استر هاردینگ قابل تطبیق است بررسی شده و در نهایت به یک نتیجه کلی در باب شخصیت «نوشا» خواهیم رسید.

۱-۲. کهن‌الگوها از منظر استر هاردینگ

«کهن‌الگوها هم کهن و هم عام هستند و هم وقتی بخشی از روان ما هستند که می‌توانند شخصی شوند» (میس، ۱۳۹۵: ۹). شخصی شدن کهن‌الگو بخشی از ویژگی انسانی است که از ابتدای خلق بشر در انسان نهادینه شده است. «کهن‌الگو در روان‌شناسی، آن قسمت از محتویات موروثی ناخودآگاه جمعی است که همیشه و در همه جا به شکل ثابتی بروز می‌کند و نشانگر آرمان و اندیشه به خصوصی است» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۵۳). از نظر هاردینگ کهن‌الگو مفهوم متافیزیکی دارد؛ زیرا فراتر از آگاهی در ذهن توصیف می‌شود. در واقع تلاش هاردینگ برای ارائه مبانی کهن‌الگوی خاصی از روان‌شناسی زنانه است. روان یک انسان نه تنها متشکل از محتویات آگاهی است، بلکه می‌توان گفت از انطباعات حسی ناشی و از ایده‌هایی خاص تشکیل شده است. به نظر می‌رسد این ایده‌ها بر ادراکات حسی تغییر یافته عجیبی تکیه دارند، ادراکات حسی که توسط عناصر تکوینی و ناخودآگاه اصلاح می‌شوند،

^۱ Marry Esther Harding

^۲ Collective Unconscious

یعنی توسط کهن‌الگوها. این بینش ما را به این نتیجه می‌رساند که بخشی از روان ممکن است از طریق علل اجتماعی و فرهنگی توضیح داده شود، اما بخشی دیگر به عمیق‌ترین لایه‌های تاریخ نژادی باز می‌گردد» (Harding, 1976: 126).

هاردینگ در ارائه مبانی تحلیلی خود با تکیه بر مفهوم کهن‌الگوی «آنیما و آنیموس» که در ادامه تحلیل یونگی آن را بیان می‌کند اذعان می‌کند که هرگاه چنین تحلیلی به سطح معینی از منطق و مفهوم عینی برسد، تحلیل روان‌شناختی ناشی از کاوش در ناخودآگاه و تطبیق نمادها در رؤیاها و خیال‌پردازی‌ها به طرز شگفت‌انگیزی شبیه به نمادهای ادیان اسرارآمیز قدیمی هستند و در نتیجه با رشد روانی هر فرد، مطابقت دارد. «ناخودآگاه جمعی عمومی و فراگیر است، در همه افراد یکسان است و بنابراین زیر لایه روانی مشترکی را تشکیل می‌دهد که سرشت فرافردی داشته و درون فرد فرد ما حضور دارد» (روتون، ۱۴۰۰: ۲۸). عملکرد ناخودآگاه در تقابل با خودآگاه فردی قرار می‌گیرد. «هر موجود بشری اساساً دارای احساس تمامیت است. یعنی یک احساس قوی و کامل از خود و از همین «خود» یعنی تمامیت روانی است که در روند رشد فرد، خودآگاه فردیت یافته «من» تراوش می‌کند» (یونگ، ۱۳۸۹: ۱۹۲).

طبیعتاً این شواهدی است که نمی‌توان آن را به‌طور مطلق ارزیابی کرد، مگر از طریق تجربه واقعی، زیرا زمانی که صرفاً از طریق داده‌ها گزارش می‌شود، همیشه برای مخاطب قانع‌کننده نخواهد بود. حال به نظریات هاردینگ درباره اسطوره باستانی و مدرن زن به ترتیب زیر پرداخته می‌شود. از نظر استر هاردینگ «کهن‌الگوی زن البته در ارتباط با تحلیل روان‌شناختی برای اشاره به یک ایده خاص نیست، بلکه یک حالت ارثی از عملکرد روانی است که مطابق با رفتار هر فرد تبیین می‌شود» (Harding, 1976: 23).

۲-۲. ارتباط زن و طبیعت

هاردینگ استدلال می‌کند که زن مدرن با عمیق‌ترین، غریزی‌ترین و مثبت‌ترین ریشه‌های اصل زنانه‌اش (که از اصل زنانه روان مرد متمایز می‌شود، ارتباطی ندارد) و وفاداری خود را بیش از حد به نیروهای مفروض مردانه داده است اصل نظریه وی، تحلیل او از «فدای پسر» (از شیر گرفتن همه بچه‌ها از لانه و روان مادر) از دیدگاه مادر است تا بتواند به‌عنوان یک فرد رشد کند. وی در نظریه خود کهن‌الگوهای زنانه را در زندگی زنان واقعی با عباراتی شفاف و تأثیرگذار بیان و تأکید می‌کند که زنان باید فراتر از تصویری که جامعه برای آن‌ها ارائه کرده است رشد کنند و ذهن خود را برای

تبدیل شدن به شخص و «فرد شدن» توسعه دهند. «پیامی را که زنان در خلوت انزوای خود که ناشی از چرخه دوران قاعدگی است، از ناخودآگاه خود به دست می آورند، بنابراین از نظر تئوری به طبیعت نزدیک تر از مردان هستند؛ یعنی هر زنی قبل از آن که به آگاهی کسب شده برسد، از قبل در یک وضعیت هوشیاری بالاتر قرار می گیرد» (Harding, 1976: 147) در واقع هاردینگ از پیروان نظریه «فرایند فردیت» یونگ در باب آنیما و آنیموس است. با توجه به این که، زنان در مکتب یونگ به جای متفکر، شاگرد وی بوده اند، باید گفت هاردینگ متفکری مستقل بود که از دیگر یونگی ها برجسب هایی مانند «آنیموس محور» (زنی با جنبه های مردانه بیش از حد توسعه یافته)، متفکر، جزم گرا و متفکر فراتر رفت.

۲-۳. رفتار نابالغ و دوسوگرایانه از سمت زن و مرد

هاردینگ در بخش بعدی نظریه خود به نابالغ بودن و رفتار کودکانه و همچنین رفتار دوسوگرایانه در روابط بین زنان و مردان می پردازد. بدین شکل که یک فرد را شخصیتی رشد نیافته می داند که قصد دارد در ذهن خود بر مشکلات جهان فائق آید. وی معتقد است که اگر از طریق تفسیر اسرار ماه مشکلات زندگی مدرن به مشکلات مردمان باستانی مرتبط شود، جهان دیگری از عکس العمل ها در میان انسان ها شکل می گیرد (Harding, 1976: 121) از نظر او شخصیت دوسوگرا و قدرتمند اصل زنانه یک واقعیت روان شناختی همیشه حاضر برای مردان است. در واقع نگرش تحقیر آمیزی که بسیاری از مردها نسبت به زنان اتخاذ می کنند، تلاشی ناخودآگاه برای کنترل موقعیتی است که در آن احساس می کنند؛ در وضعیت نامساعدی قرار دارند، یا می خواهند از طریق وادار کردن او به رفتاری بالغانه به عنوان یک مادر، قدرت مخوف زن را تضعیف کنند. به این ترتیب مرد تا حد زیادی از ترس ها رها می شود، زیرا تقریباً هر مردی در رابطه با مادرش جنبه مثبت عشق زن را تجربه کرده است. با این حال، او کاملاً از دلهره ذهنی رها نیست، زیرا با مادر کردن زن، در عین حال خود را فرزند می سازد و بنابراین در خطر افتادن در کودکانگی خود قرار می گیرد؛ و تنها در همین حالت است که می تواند بر ضعف دیرینه خود در برابر قدرت مطلقه زن غلبه کند؛ در نتیجه، در بیش تر موارد، یک مرد با ترس، هر چند ترس ناخودآگاه، یا با خصومت ناشی از ترس، یا شاید با نگرش غالبی که قصد غلبه بر زن را دارد، به او نزدیک می شود و در سیطره خود می گیرد» (ibid, 81).

۴-۲. روان رنجوری

هاردینگ در بخش بعدی نظریه خود به مبحث روان رنجوری می‌پردازد که ناشی از ناامیدی، فقدان هرگونه اشتیاق واقعی در زندگی مدرن است. او معتقد است آرمان‌هایی که تمدن را پیش برده‌اند، سبب از هم فروپاشی فرهنگ باستانی انسانی گشته‌اند. «اگر رؤیا با تجزیه و تحلیل شخصی یک فرد به اتفاقات زندگی شخصی تقلیل یابد و صرفاً به ارضای جنبه شخصی غریزه تعبیر شود، فرد دچار نقص جدی روان خود خواهد شد» (ibid, 54). اسطوره‌ها و آیین‌ها نشان‌دهنده فرآیندهای ناخودآگاه کل قبایل یا نژادها تلقی می‌گردند؛ آن‌ها با فرآیند «مرسوم‌سازی» با نیازهای مشترک نسل‌های بی‌شماری سازگار شده‌اند که از طریق آن، عناصر شخصی در وجود انسان را حذف کرده یا تغییر داده‌اند. هاردینگ راه‌حل‌هایی از روان رنجوری را از طریق درک معنای جهانی و کهن‌الگویی از رؤیاها و خیالات و انطباق آن با فرهنگ و تمدن مدرن، می‌داند زیرا تا زمانی که فردی نقش خود را به‌اندازه کافی در این صحنه جهانی ایفا نکند، تنها به نیمی از رشد خود خواهد رسید» (ibid, 223-227). در واقع وظیفه هر انسانی در زندگی انجام تعهدات شخصی و رسیدگی به نیازهای شخصی و نیز تحمل سهم خود از بار فرهنگی بشر است. «این وظیفه بشری به این معنی است که هر فردی باید هم در قلمرو دستاوردهای اجتماعی و فرهنگی و هم در دنیای درونی خویش که در آن اصول و اندیشه‌های فلسفی و دینی وجود دارد، به هدف غایی آگاهی دست یابد» (ibid, 57).

۵-۲. ارتباط باروری زن با ماه و زمین

طبق اعتقادات ابتدایی‌ترین مردم، ماه نوعی حضور خیرخواهانه است که نور آن نه تنها مساعد، بلکه حتی برای رشد ضروری بود. ماه نیرویی بارور کننده با کارایی کاملاً باورپذیر برای انسان محسوب می‌شد و در واقع باعث جوانه زدن دانه‌ها و رشد گیاهان بوده که قدرت آن به این‌جا ختم نمی‌شود، بلکه باید اذعان داشت که بدون کمک ماه حتی حیوانات و زنان نمی‌توانستند بچه‌دار شوند. در آب‌وهوای معتدل تصور می‌شد که قدرت خورشید باعث رشد گیاهان می‌شود، اما در کشورهای گرم، خورشید با زندگی دشمنی می‌کند و سبزه‌های جوان را سوزانده و از بین می‌برد. برای آن دسته از مردمان ابتدایی که در آب‌وهوای جنوبی زندگی می‌کنند، خورشید به‌عنوان یک نیروی دشمن با پوشش گیاهی و تولیدمثل به نظر می‌رسید. ماه برای آن‌ها قدرت بارور کننده داشت. وقتی «هاردینگ» از ماه به‌عنوان صاحب و اعطاکننده قدرت باروری صحبت می‌کند، دقیقاً به این معنی است که گیاهان و دانه‌ها بدون تأثیر ماه رشد نمی‌کنند. «حیوانات و زنان بدون نیروی انرژی‌بخش ماه

نمی‌توانند رشد کنند. در بیش‌تر قبایل بدوی اعتقاد بر این است که ماه نه‌تنها باعث باروری زن می‌شود؛ بلکه مراقب تولد کودک نیز هست» (ibid,271).

هنگامی که زنی در شرف به دنیا آوردن نوزاد است، ماه را برای کمک‌رسانی صدا می‌کند. غالباً وظیفه اصلی ماما این است که دعا و نذری مناسب به ماه بخواند تا زایمان آسان زن را تضمین کند. در حقیقت دین اولیه و پیشینیان نه‌تنها با پدیده‌های عینی، بلکه با محتوای روان‌شناختی ناخودآگاه خود که به ابژه فرافکنی می‌شد، نیز سروکار داشت. در واقع، رؤیاها و خیال‌پردازی‌های انسان‌های مدرن، گه‌گاه شخصیت تعمیم‌یافته مشابهی را نشان می‌دهند که با اسطوره‌های باستانی یا بدوی در موازات هستند. این شباهت بین رؤیا و برخی از افسانه‌های باستانی ممکن است در مواردی رخ دهد که حتی هیچ منبعی از وجود چنین اسطوره‌ای در تاریخ یک جامعه وجود نداشته باشد.

۱-۲. ارتباط زن داستان با طبیعت

«نوشا» زنی است که به صورت نمادین با خاک عجین شده، عاشق خاک شده و در نهایت به خاطر بوی خاک می‌میرد. زنی که از کودکی در باغ پدری‌اش قدم می‌زده و همه را لمس می‌کرده و رخصت رستن به آن‌ها می‌داده است. نزدیکی او به عنصر آتش و خاک دلیل جنون معصوم است. من به معصوم اخم کردم و او دیگر ادامه نداد. لابد می‌خواست سفره دلش را باز کند و بگوید که مادرزاد این جور بوده است. قرار است ببردش خارجه، بلکه بتواند کاری آن‌جاها بکند. زنی است که به بو حساس است، از آتش خوشش می‌آید، مدام جلو آتش می‌ایستد و از تماشای آن سیر نمی‌شود، شاید به خاطر بوی چوب باشد، شاید هم نه» (معروفی، ۱۴۰۲: ۳۵). در همین سه خط معروفی به دو عنصر آتش و چوب اشاره می‌کند، یکی مکمل دیگری. نشانه عشق عمیق زن داستان به سوختن در آتش و قربابت چوب با آتش. باشلار در روانکاوی آتش پیوند انسان و آتش را این‌گونه توصیف می‌کند. «خیال‌بافی در کنار آتش محورهای فلسفی زیادی دارد، آتش در نظر کسی که به تماشایش نشسته و در آن سیر و تأمل می‌کند، نمونه کون و صیروت سریع و صیرورتی مشروح با همه دقائق و جزئیات آن است» (باشلار، ۱۳۷۸: ۸۵). هاردینگ در کتاب خود به اسطوره مالایی اشاره کرده و می‌گوید:

«اعتقاد بر این بود که زن حائض اثر آلاینده‌ای بر آتش دارد. اگر اتفاقاً به آن نزدیک شود، خاموش می‌شود، خاکستر می‌آید و آتش تازه‌ای برافروخته می‌شود، با وجود این که افروختن آتش کار طولانی و دشواری است. در میان مردمان بدوی شبه‌جزیره مالایی، دختران جوانی که به‌عنوان باکره‌های وستال،

مسئول حمل و مراقبت از آتش در هنگام راهپیمایی گروه هستند؛ اما اگر دختری حائض باشد، از این وظیفه خارج می‌شود» (Harding, 1976:322). با توجه به این دیدگاه این طور برمی‌آید که نویسنده با آوردن عنصر آتش در پی آن است که میزان برافروختگی زن داستان را با شعله‌های آتش هم‌ردیف نماید. این خیال‌بافی ویژه، رفتاری واقعی از زنی است که در آن عشق به آتش و ترس از آتش، غریزه حیات و غریزه مرگ را به هم در می‌آمیزد. ارتباط عمیق زن داستان با خاک و باغ و گیاه نیز همین قدرت نامحدود زن را در عرصه دنیای کنونی نشان می‌دهد. «مفاهیم باغ و شهر طبق مفاهیم کهن‌الگویی با تک‌تک اجزای درونی خود وحدت و یگانگی دارند؛ یعنی دنیایی ملکوتی و دنیای مادی با شهر و باغ یگانه‌اند و جنبه‌های اجتماعی و فردی هر یک نیز یگانه است» (فرای، ۱۳۹۱: ۱۷۱). هاردینگ این ارتباط را به‌عنوان ریشه ارتباطی با تفکر عملی می‌داند؛ زیرا همین ارتباط ویژگی‌های طبیعت انسان را نشان می‌دهد. «ماهیت انسان هرگز یک‌شبه یا به‌صورت انبوه تغییر نخواهد کرد؛ اما نحوه برخورد با دنیا برگرفته از عنصر وجودی برگرفته از طبیعت در وجود انسان نهادینه شده است» (همان: ۲۹). رشد عاطفی را نمی‌توان نه با تفکر در مورد احساسات و نه با یک سیستم آموزشی که به‌طور منطقی به کار گرفته شده، به دست آورد. بلکه رشد عاطفی با ریشه‌یابی عناصر رشدی کودک تا بزرگسالی و به شکل یک الگوی کلی برآورد می‌شود. «یگانگی جسم آدمی با دنیای نباتی کهن‌الگوی بهشتی را به ما می‌دهد» (همان: ۱۷۲). ریشه‌های نوشا در خاک شیراز و خاطره‌های مدونی که در طول کتاب از آن یاد می‌شود، نشان می‌دهد که زن داستان نمودی از عناصر طبیعت است که گویی دست سرنوشت او را از اصل خود جدا کرده و در جایی دیگر و در خاکی دیگر نشانده است. «چرا بوی خاک می‌دادم؟ شاید اگر از چوب ساخته شده بودم. حالا بوی کاج می‌دادم و شاید اگر شال به گردنم نبود، هیچ بویی نمی‌دادم» (معروفی، ۱۴۰۲: ۱۳). اتصال ژرف قهرمان داستان با خاک او را به فردی سوق می‌دهد که برگرفته از عنصر خاک روزگار می‌گذراند. حسینیای «کوزه‌گر» و دست‌های عجین شده با خاک، بوی اتصال عمیق دو شخصیت اصلی داستان را به مخاطب آشکار می‌کند. «آدم به معنی خاک قرمز است، یعنی خاک رس در کوزه‌گری به کار می‌رفت، در معنا یعنی آفرینش انسان عین عمل کوزه‌گری است و در آن خاک و گل و دمیدن و ورز دادن و سرشتن مطرح است» (شمیسا، ۱۴۰۱: ۲۵۷). «خدای خنوم خدایی با سر قوچ از منطقه آبشار بزرگ نیل تأکید تازه‌ای بر اسطوره‌های آفرینش است که در آن توجه عمده به آفرینش انسان معطوف می‌شود. گمان بر این است که او با استفاده از یک چرخ کوزه‌گری انسان را قالب‌ریزی کرده است» (هارت، ۱۳۹۶: ۲۶). قدرتی که

هاردینگ از آن یاد می‌کند در شخصیت حسینا نیز نمود روشنی دارد تا جایی که حسینا را سردمدار و رهبر معترضان در شهر «سنگسر» می‌داند. «ملکوم گفت: این حسینای کوزه‌گر کیست که سردمدار معلم‌ها شده» (معروفی، ۱۴۲: ۱۲۴). من سال‌ها پیش وقتی از شیراز کنده شدم، مُردم. حالا هم که همه چیز تاریک است. نمی‌فهمم چی می‌خورم، چی می‌پوشم، روز کی شب می‌شود، خوب...، لب- هایش لرزید و دیگر ادامه نداد، مثل بچه‌ای که سکه عیدی‌اش را گم کرده باشد، از آرزوهای بر باد رفته‌اش حرف می‌زد و نمی‌توانست گریه کند» (همان: ۱۴۳). انفصال زن از ریشه خود یعنی خاک شیراز معادل ویرانی اوست. زیرا خاک اصیل خود را منشاء قدرت خود می‌داند و همان‌طور که هاردینگ معتقد است عناصر طبیعی منشاء قدرت به زن‌هاست که می‌تواند تسلط او را به همه امور تضمین کند. «مرا وامی داشت که او را بپرستم، بنوشم، ببلعم، شیشه شوم و مثل نور از خود عبورشم. دهم. گاه برای ماندن کنار او التماس هم بکنم، دروغ هم بگویم، بی‌پروا باشم و هر چه می‌خواهم از او بخواهم بی‌هیچ غروری، انگار که قرار نبوده من ملکه این سرزمین باشم» (همان: ۲۷۲). قدرت گرفتن زن از طبیعت و عناصر آن نشانه‌ای است که قهرمان داستان را به زندگی امیدوارتر می‌کند.

خصوصیات نفسانی و جنسی آداب دینی در این مفهوم نهفته است که هر کارکرد زن، خواه به عنوان مادر، خواه به عنوان همسر، به عنوان تأمین‌کننده غذا، پرورش‌دهنده خاک و به عنوان جادوگر، جادوگر- نبی یا کاهن، اتحاد خود را با خدایی که اعطاکننده این قدرت‌ها است، فرض می‌کند. بی‌پروایی و گستاخی که به عنوان یکی از ویژگی‌های همه ادیان بت‌پرست آشکار است، در همه‌جا به پیوند زنان با موجودات الهی اشاره دارد. (Harding, 1976: 180). نمادهایی که امروزه ظاهر می‌شوند، نمایانگر این است که حرکتی در زیر سطح آگاهی انسان در حال وقوع است که به شکلی اساسی شبیه حرکاتی است که در آموزه‌های گذشته جاودانه شده‌اند. راهی برای رستگاری از طریق پست‌ترین چیزها مانند خاک و عناصر نهفته در آن که آموزه اساسی ادیان ماه و پرستش اصل زنانه است» (ibid, 403). در واقع نوشا برای رسیدن به آرزویی که از آن بازمانده، به دنبال رستگاری در مسیر دیگری است، مسیری که به آگاهی ذهنی و فرجام ناخجسته مرگ ختم می‌شود. این مرگ برای شخصیت زن داستان به مثابه تقدیری است که از قبل برای او رقم خورده است.

۲-۲. رفتار نابالغ زن و مرد در مواجهه با گره‌های داستان

همان‌طور که در بخش مبانی نظری گفته شد، هاردینگ معتقد است که هر زنی در مقابل مرد می‌تواند رفتاری دوسوگرایانه و غالبی داشته باشد که از طریق رفتارهای کودکانه منعکس می‌گردد. در

نقطه مقابل مردی قرار می‌گیرد که زن را با زنی حاضر در زندگی خود که با کنشی دیگر وجود دارد مقایسه می‌کند تا کنش‌های زن هم‌ردیف خود را با مادر یا خواهر خود در قیاس قرار دهد. در بخش ابتدایی داستان مونولوگی^۱ از نوشا دیده می‌شود. «دست‌هام رو بلند کردم که اولین ضربه‌های تفنگ موزر را دفع کنم. معصوم لوله موزر را در دست داشت و قنداق سنگینش را به کله‌ام می‌کوفت. دست‌های من بالای سرم پی‌چیزی می‌گشت که نمی‌یافت. بچگی‌هایی را به یاد نمی‌آوردم که توی بغل پدر، پاهام را به سگک کمر بندش گیر بدهم و نخواهم مرا پایین بگذارد» (معروفی، ۱۴۰۲: ۱۰). اولین گره داستان با صحنه‌ای خشونت‌آمیز از سمت «معصوم» همسر «نوشا» آغاز می‌شود که مرد داستان با انگیزه کنترل و تقابل با ضعف ناخودآگاه خود در برابر زن بر نوشا تحمیل می‌کند و نوشا با آوردن خاطره‌ای شیرین از پدرش که به عنوان یک حامی در ذهن وی حضور دارد، روایت خود را در مقایسه با ظلم مرد دیگری قرار می‌دهد. «دو تا دست‌هام را به سرم گذاشتم که موهام را بکنم، از همان کولی‌بازی‌های زنانه» (همان: ۱۵۸). «دنای کودکی‌ام به سرعت می‌گریخت و روزها تلخ می‌گذشت. گاهی احساس می‌کردم دنیا بر اساس عقل و منطق مردانه می‌گردد که مردها شوهر زن‌ها بشوند و صورت‌شان را چروکیده کنند، اگر توانستند بچه به دامن‌شان بیندازند و اگر نتوانستند اشک‌شان را در بیاورند» (همان: ۶۳). نمودهایی از کنترل مردانه در این بخش دیده می‌شود که از زبان داستان به صورت شکوائیه و درد دل با مخاطب نوشته شده است. در بخش دیگری از داستان از زبان «معصوم» همسر بد دل و خشن «نوشا» حرف‌هایی گفته می‌شود که نشانگر سلطه‌جویی و مقایسه زن داستان با مادر خود است. «باید شرایط مادر بودن را داشته باشی. شوره‌زار محصول نمی‌دهد، اما یادت باشد که مادر من هفت تا بچه زایید، برادرها و خواهرهای من هر کدام چند تا اولاد دارند، اما من مدارا می‌کنم. خیال ندارم به خاطر بچه زندگی‌مان به هم بخورد» (همان: ۶۰). «گفت: تنها او و دل مادرش مانده و هیچ‌کس را در زندگی به‌اندازه مادرش دوست ندارد. مادری که پای بچه‌هایش سوخته و بزرگ‌شان کرده آن هم با دست‌های خالی، با جاجیم‌بافی و کارتی‌بافی» (همان: ۱۶۶). هم‌چنین در بخش‌های زیادی از داستان و در میان گفتگوها و مجادله‌های نوشا و معصوم نشانه‌هایی از رفتار نابالغانه و کودکانه هر دو سو دیده می‌شود. «تو راستی راستی فکر می‌کنی داری با یک الاغ زندگی می‌کنی؟ حالا که این جور شد، آره دارم با یک الاغ زندگی می‌کنم. اگر الاغ نبودی که به خاطر پایین‌تنه این همه

قرشمال بازی در نمی آوردی» (همان: ۶۱). نسبت دادن «الاغ» به زن داستان از سمت مرد سلطه گر نشانه عدم اعتماد به نفس و فرار از قدرت زن است تا با فرافکنی و ناسزا رفتار عجیب و خشن خود را توجیه کند. هاردینگ معتقد است: «هنگامی که غرایز، تصاویر و تمایلات آشفته از ناخودآگاه مانند سیل به بیرون سرازیر می شوند، مرزهای انسانی یا فردی را در هم می شکنند. در این میان تنها یک چیز می تواند در برابر این قدرت ناخودآگاه بایستد و آن قدرت فردیت انسانی است» (Harding, 1976: 353) «سال ها بعد فهمیدم که مردها همه شان بچه اند، اما بعضی ادای آدم بزرگ ها را درمی آورند و نمی شود بهشان اعتماد کرد، به خودشان هم دروغ می گویند» (معروفی، ۱۴۰۲: ۱۷۴). نشانه های آشفته گی در زن و مرد داستان که ریشه در ناخودآگاه فردی دارد، فرایندی است که در داستان با مهاجرت زن از شیراز، یعنی ریشه و منشاء زن به شهر «سنگسر» آغاز شد و با ازدواج با مردی سلطه گر به اوج خود رسید. فاصله ای که میان نوشا و «حسینا» در داستان اتفاق افتاد، نقطه عطفی شد تا سرنوشت دردناک نوشا به دستان مردی سستی، اما در قالب یک مرد متجدد و سلطه گر پایان یابد.

۳-۲-۲. ارتباط ذهنی زن داستان با اساطیر کهن، ماه و زمین

ذهن انسان برای حفظ فردیت خود در جامعه امروزی نمایانگر ظرفیت بی نظیر آن برای تغییر و هماهنگی با جریان زندگی است. انسان در مواجهه با واقعیات خشن زندگی در دنیای کنونی، حس اولیه انسانی خود را از دست می دهد و مانند هر کودکی برای تسکین روحيات خود به آفرینش دنیای تخیلی خود مشغول می شود. «نوشا» در داستان *سال بلوا* زنی است که برای رسیدن به آرامش و فرار از بی رحمی زندگی خود در جستجوی خاطرات و عناصری است که در وجود خود پنهان کرده و برای بازیابی آن به طبیعت پناه می برد. او در این راه به نوعی تجربه تعالی دست می یابد که بخشی از تجربه کودکی خویش است. «اسطوره همیشه روایتی از آفرینش است و این را روایت می کند که چگونه چیزی ایجاد شده است» (الیاده، ۱۳۹۱: ۱۸) نمی توان این واقعیت را نادیده گرفت که شعر و هنر مدرن و رؤیاها و خیال پردازی های بسیاری از مردم امروز با اسطوره ها و آموزه های دینی گذشته همخوانی دارد. نمادهایی که امروزه ظاهر شده و توسعه یافته اند، نشانگر این است که حرکتی فراتر از سطح آگاهی انسان در حال وقوع است که به شکلی اساسی شبیه حرکاتی است که در آموزه های گذشته جاودانه شده اند» (Harding, 1996: 403)

آن روز در باغ های در گزین راه نمی رفتم، پا بر روی ابرها می گذاشتم و ابرها مرا با خود می بردند و می رقصاندند. دیگر به پروانه ها سرگرم نمی شدم، هیچ گلی را نمی چیدم، حتی کنار چشمه ای که از زیر

سنگ‌ها بیرون می‌زد و ماهی‌ها را خنک می‌کرد، ننشستم و به صورتم آب نزد، گفتم شاید از یادم برود، مدام به خودم می‌گفتم چه شکلی بود؟» (معروفی، ۱۷:۱۴۰۲) ارتباط عمیق «نوشا» با طبیعت و حس هم ذات‌پنداری با عناصر طبیعت مانند سنگ‌ها، چشمه و گل نشانه‌ای از ریشه‌هایی عمیق در وجود نوشاست که خون به رگ‌هایش می‌دواند و او را به آرامش دعوت می‌کند. «چشمه منشاء و زهدان همه امکانات هستی است. آب مبداء هر چیز نامتمایز و بالقوه و مبنای تجلی کاینات و مخزن همه جرثومه هاست» (الیاده، ۱۸۹:۱۳۹۹). «نماد آب عمدتاً براساس چشمه و برکه و باران بارورکننده است و گاهی هم رودی که بین زن و مرد فاصله می‌اندازد» (فرای، ۱۸۵:۱۳۹۱). هاردینگ در کتاب خود این ارتباط و تسلط زنان بر طبیعت را در قدرت الهه‌های باروری و بارش در الهه‌های زن می‌داند.

رابطه زن با اصل زنانه‌اش چیزی است که در واقع او را از اعماق ذات وجودی‌اش کنترل می‌کند، اما اغلب از آنچه در ناخودآگاه وی می‌گذرد، کاملاً بی‌خبر است. او هیچ درک آگاهانه‌ای از خود نداشته و به همین دلیل کاملاً نمی‌تواند تمایلات و خواسته خود را برای مرد روشن کند و حتی اگر بتواند احساس خود را در قالب کلمات بیان کند، با عملکرد خود در عکس‌العمل‌های غریزی خود، نشانه‌های اعتراض یا فرار را به مخاطب نشان می‌دهد.» (Harding, 1976: 57)

چنان سخت بغلم کرد که احساس کردم توی دست‌هایش خرد می‌شوم. لب‌هایش بوی خاک می‌داد، موهایش بوی خاک می‌داد و تنش بوی خاک می‌داد، انگار خاک بود و در آن تاریکی احساس می‌کردم مرده‌ام و خاک مطبوع همه اندامم را پوشانده است، بی‌آن‌که بتوانم یا بخواهم که تکان بخورم، تسلیم آن خاکی شدم که انگار از وجود خودم بود، بارها در آن مرده بودم، کوزه‌گری مرا ساخته بود و در روح من دمیده بود، با خاکی باران خورده و دل‌چسب. من چقدر او را می‌شناختم؟ شاید هزار سال و چرا برای داشتن او باید به زمین و زمان التماس کنم؟ (معروفی، ۱۹۸:۱۴۰۲) ارتباط «نوشا» با خاک و اتصال روح او با «حسینا» استعاره‌ای شیرین از زبان نویسنده است که گویی قصد دارد این بیت حافظ را به زبان بیاورد: «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود/ آدم آورد در این دیر خراب آبادم» زن داستان تمام قدرت خود را از خاک و باغ‌های شیراز گرفته و آن را در بوی خاکی که از حسینا برخاسته، جستجو می‌کند. یکی از گره‌های داستان *سال بلو* نازیایی «نوشا» است. در بیش‌تر بخش‌های داستان این نقص برای زن مانند پتکی ویرانگر بر سرش خراب می‌شود. در طول داستان نوشا با خیال‌بافی رؤیای کودکانی را در سر می‌پروراند کودکانی به نام همای و همایون. «زمانش مهم نیست، هر وقت شد، شد. اسم پسر را می‌گذاریم همایون، دختره را هما. شاید هر دو پسر باشند. از ذهنم

گذشت که بچه، آرزوی بر باد رفته من است، حرفش را هم نمی‌زنم» (همان: ۵۹). همای و همایون منظومه‌ای عاشقانه اثر کمال‌الدین ابوالعطا محمود بن علی بن محمود مشهور به خواجوی کرمانی است. اصل این داستان از افسانه‌های کهن ایرانی گرفته شده، اما در واقع این داستان تلفیقی از مجالس قصه‌گویی ایرانی و افسانه است» (عابدی، ۱۳۸۶: ۳۷). علاقه نویسنده به این منظومه و آوردن آن در داستان، به صورتی که در رؤیای زن داستان گنجانده شود، نشانه‌ای از وابستگی زن داستان به افسانه و اساطیر کهن است. در جایی دیگر از داستان زن داستان به زمین تشبیه می‌شود: «مثلاً در همین زمین‌های مازندران اگر چوب خشک بیندازی سبز می‌شود، چرا؟ چون زمین حاصلخیز است. مرض تو یک مرض مادرزادی است، وراثت است، سراغ ندارم کسی در طایفه ما این جورها باشد» (همان: ۶۱). ناباروری زن از سمت شوهرش به عنوان یک «مرض» تعبیر شده و این را امری غیرعادی و دور از طبیعت زنانه می‌داند. گاهی نویسنده از میان حرف‌های معصوم همسر «نوشا» به توصیف ظاهری همسرش می‌پردازد که باز هم بارقه‌ای از نشانه‌های کهکشانی و عناصر طبیعی دارد: «مثل این زن که شبیه تو است. وی ویان لی، ستاره‌اش عطارد است، صورتش مثلث شکل و به رنگ کهربایی است. موهایش خرمایی تیره، خیلی تیزهوش و تیزفکر، بسیار بذله‌گو و خوش صحبت است. خانم‌هایی که دارای این ستاره باشند می‌توانند از موهبت‌های خدادادی استفاده کنند» (همان: ۲۶۰). برای زنان، زندگی خود چرخه‌ای است که نیروی حیات را در تجربه واقعی زن در ریتم شبانه و روزانه جریان تعبیر می‌کند. این چرخه با یک‌دیگر ریتمی ایجاد می‌کنند که مانند تغییرات ماه است در طول یک چرخه کامل ماه، انرژی زن افزایش یافته، می‌درخشد و دوباره کاهش می‌یابد. این تغییرات انرژی نه تنها در زندگی جسمی و جنسی بلکه در زندگی روانی او نیز تأثیر می‌گذارد» (Harding, 1976: 147) تعبیر «معصوم» همسر «نوشا» از شخصیت وی با تکیه بر عناوین خرافی طبیعی زن است که امروزه به صورت «تابو» از آن یاد می‌شود، اما در این داستان این روند به مثابه سلاحی است که می‌تواند «نوشا» در تملک «معصوم» درآورد. زیرا معتقد است که هر ضعفی که در زن وجود دارد ناشی از طبیعت وی است.

۴-۲-۲. زن روان‌جور در میان زمان گذشته و حال

در داستان سال بلوا روایت زن از ذهنیتی سرچشمه می‌گیرد که کاملاً ناآگاهانه و با مرور گذشته همراه است. به نظر می‌آید این مونولوگ درونی زن نشأت گرفته از طبیعت، گاهی از کودکی و حتی از خشونت درونی زن باشد. «بخشی از خودآگاه که بیش‌تر قابل‌شناسایی است، «سرکوب‌شده» و آن

چیزی که به صورت ناخودآگاه جلوه گر شده، نیروهای قوی و پویا را مانع از آگاه شدن آن کرده و نیروی آگاهی سرکوب شده را به سوی هوشیاری و تحرک پیش می‌برد» (Fenichel, 1996: 56) روان‌رنجورها اساساً نتیجه تضاد بین خواسته‌های غریزی و نیروهای دفاعی نفس هستند. این نشان می‌دهد که چگونه می‌توان نظریه روان‌رنجوری را به بهترین نحو سازمان‌دهی کرد. مقاومت‌هایی که از کودکی انسان در برابر عقده‌ها سرچشمه می‌گیرند و در برابر طغیان‌های غریزی ناخودآگاه هستند، به هیچ وجه از ذهن پاک نمی‌شوند (ibid, 77). هاردینگ معتقد است در هر تقابلی میان انسان و گذشته، صفات متمایز واقعی افراد و برگرفته از ناخودآگاه است که رفتار ظاهری فرد را نشان می‌دهد. گذشته «نوشا» و ارتباط عمیق او با خاک شیراز و گردش‌های روزانه در باغ، او را فردی با روان سالم و خردمند پرورش داده بود؛ ولی به محض جدا شدن از خاک منشاء به گونه‌ای سرگردان دچار خواسته‌های غریزی خود شد تا در مقابل ناکامی وی از معشوق، حالت تدافعی گرفته و به زنی منزوی و تنها تبدیل شود. یکی از نشانه‌های انزوا در زن داستان رؤیای پردازی‌های وی در حالت اغمایی بود که بعد از ضربه‌های موزر بر سرش احساس می‌کرد. تصاویری که در این بین با خود می‌گوید به مثابه راه فراری است تا از تنگنایی که به آن گرفتار شده جان سالم به در برد. وقتی معصوم همسر نوشا با سؤال و جواب درباره حسینا از همسرش قانع نشد، قوه حسادت بر تعقل غالب آمد و منجر به خشونت و مرگ نوشا شد. «در مجادله میان زن و مرد، این مجادله به گونه‌ای پایان می‌یابد که کاملاً متقاعد کننده خواهد بود، در حالی که مرد هم‌چنان به گونه‌ای رفتار می‌کند که انگار کاملاً متقاعد نشده است» (Harding, 1996: 57)

از خودم دور شدم، روی دست ابرها در برابر آینه‌ای نشستم، خال روی لب بالا را پررنگ کردم، سرم را عقب گرفتم و نگاه کردم، نه موهام را شانه زدم، دستی به چشمهام بردم. خط سرمه‌ای به موازات پلک، برداشتن چند خال موی تازه روییده حاشیه ابروها و چه آرامشی! احساس سبکی و بی‌وزنی می‌کردم. لای ملافه‌های سفید و تمیزی می‌خوایدم که بوی لاجورد می‌داد و نفس‌های من آن را به بوی خاک مبدل می‌کرد. خواستم شال گردن را جلو بینی‌ام بگیرم و آن بوی اثیری را به درون بکشم» (معروفی، ۱۴۰۲: ۶۴). رویای یک زن مدرن ممکن است این پدیده را نشان دهد که در خواب قرار است نمایشی زنده از زندگی روزمره‌اش در مقابل او اجرا شود؛ این زنان از این احساس رنج می‌برند که به طریقی از زندگی یا شرایطی که در آن قرار گرفته بودند، رضایت قلبی ندارند؛ عشق‌شان، علاقه‌شان، سرمایه‌گذاری عاطفی‌شان در زندگی، برای‌شان بازدهی نداشته و از ارزش‌هایی که در این دنیا اهمیت

دارد، دور مانده‌اند. در واقع به نظر می‌رسد زن مدرن تنها زمانی می‌تواند در خود یکپارچه شود که کاملاً از خواب غفلت در طبیعت خود بیدار شود، اشتیاقی با نیروی نفسانی و معنوی را تجربه کرده و قدرت خود را وقف آن کرده باشد» (Harding, 1996: 261) «انسان همواره در معرض شرایط است، اما شرایط او همواره شرایطی تاریخی است که تا حدی تحت تأثیر برهه‌ای تاریخ معاصر قرار دارد» (الیاده، ۱۳۹۳: ۳۵). در بخشی از داستان *سال بلوا* مونولوگی دیگر از نوشا را شاهد هستیم:

من حالت تهوع داشتم، دلم می‌خواست همه دنیا را بالا بیاورم. استخوان‌های پاهام تیر می‌کشید، قلبم می‌لرزید، دستم می‌لرزید، دندان‌هام به هم می‌خورد و احساس می‌کردم رمق پایین رفتن از آن همه پله را ندارم. آن شب معصوم دیر وقت آمد، من همه‌اش به این فکر بودم که کجا رفته و چه بلایی سرش آمده است. چرا به تازگی اخلاقی عوض شده، در نگاهش کینه‌ای موج می‌زند که معنای آن را نمی‌فهمم» (معروفی، ۱۴۰۲: ۱۵۲). حالت روحی نامتعادل، رفتار مبهم معصوم در برابر نوشا و هزاران پرسش بی‌جواب در ذهن «نوشا» نشانه‌هایی از عدم وجود حالتی عادی برای یک زندگی نرمال است. نوشا برای یافتن جواب پرسش‌های ذهنش مستأصل شده و بی‌جواب مانده به‌طوری که دستانش می‌لرزد و رمقی در بدن ندارد. این جاست که همان «رنجی» که هاردینگ از آن یاد می‌کند به سراغ «نوشا» آمده، رنجی که در نتیجه ناکامی در عشق و زندگی زناشویی رقم خورده است. در صفحات بعدی نوشا دوباره با رؤیایی دیگر از دو کودک نداشته‌اش سخن می‌گوید: «یک لحظه دیدم که ما از اول بچه‌دار بوده‌ایم، دو تا بچه خوشگل، یک دختر و یک پسر. می‌دانستم که دارم خواب می‌بینم؛ اما نمی‌دانستم ما واقعاً بچه نداریم» (همان، ۱۵۴). رؤیای باروری و مادر شدن برای زن داستان می‌تواند نتیجه نرسیدن و عدم کامیابی در راه عشق و فرزندآوری باشد. این رؤیاهای متداول و پرتکرار برای زن نشانه‌ای از رنج مزمن زن بعد از جدایی از محل نشو و نماي خود، یعنی خاک شیراز است که بعد از ازدواج با مردی مستبد و زن‌ستیز دوچندان گردید. در حقیقت دوری از منشاء وجودی برای «نوشا» با اتصال با «حسینا» که خود نشانه‌ای از عنصر طبیعت را به همراه داشت، جبران می‌شد، اما دوری از «حسینا» و ازدواج با معصوم دقیقاً نقطه مقابل «حسینا» گردید تا شخصیت زن داستان در این فاصله بیش‌تر به انزوای خود پناه ببرد. معروفی داستان *سال بلوا* را با آگاهی و شروعی شگفت‌آور آغاز می‌کند. او از همان ابتدا مرگ زن داستان را با «براعت استهلال» به مخاطب نشان می‌دهد. گویی می‌خواهد رنج زن را در سرما و جذام باحالتی استعاری به تصویر بکشد. «صدای گریه زنی را می‌شنیدم که از سرما و گرسنگی، یا شاید از تنهایی بر سومین پله خانه پدرش مانده بود، گاه‌گذاری بر می‌گشت پشت سرش را نگاه می‌کرد و باز به

تلاشش ادامه می‌داد. انگشت‌های پاهایش یخ‌زده بود و انگار از جذامی سرد پوسیده باشد» (همان: ۱۰). «دروم ویرانه است، خانه‌ای پر از درخت که سقف اتاق‌هایش ریخته است، تنها یک دیوار مانده، با دری که باد در آن زوزه می‌کشد. یا نه، چناری است که پیرمردی در آن کفش نیم‌دار دیگران را تعمیر می‌کند، گیرم شاخ و برگ‌ها هم داشته باشد» (همان: ۱۱). تعبیر زن داستان از خود به شکل خانه و یا چناری تنها نشان از جستجو و سیر و سلوک قهرمان داستان برای بازیابی اصل خود به جهانی است که به آن تعلق دارد تا از این رنجی که در هر رؤیا و بیداری به سراغش می‌آید، نجات یابد. «در حالتی خاص به‌طور ناخودآگاه، رنج روانی به درد جسمانی و اختگی و مرگ نمادین به یک بیماری واقعی و تهدید به مرگ فیزیکی تبدیل می‌شود» (Harding, 1996: 337) بیش‌تر مونولوگ‌های نوشا در بردارنده رؤیایی است که حکایت از نارضایتی او از زندگی مشترک خود با همسرش معصوم حکایت دارد. رنج‌هایی که به تدریج از رؤیا به واقعیت تبدیل شده و مرگ او را رقم می‌زند.

۳. نتیجه‌گیری

داستان *سال بلور* داستانی است که قهرمانان آن دو زندگی معنوی و مادی را تجربه می‌کنند. «نوشا» زن داستان در بیش‌تر بخش‌های داستان با رؤیای درونی خود عجین شده و همواره از نداشته‌های خود با حسرت حرف می‌زند. همان‌طور که هاردینگ ارتباط عنصر «زن» را با طبیعت امری دیرینه دانسته و انفصال از طبیعت را برای زن، نشانه‌هایی از نبودن اشتیاق به زندگی و فروپاشی امید تلقی می‌کند؛ در این داستان هم اتصال زن داستان با عناصر طبیعت و برقراری این ارتباط از سمت نویسنده نشان از ایمان قلبی وی بر تأثیر طبیعت در وجود انسان است. خیال‌پردازی‌های قهرمان داستان، دو جنبه عقلانی و رؤیایی دارد. جنبه رؤیایی آن به‌مثابه منزل و مأوایی برای زن داستان است تا در ناخودآگاهی سعادت‌بخش خود، شادی را تجربه کند. «نوشا» در طول داستان از رنجی در عذاب است که دست تقدیر او را به این تنگنا فراخوانده است. دریافت شهودی «نوشا» از عواطف و احساساتش از سمت «حسینا» در میان خواب و رؤیا رخ می‌دهد و جریان سیال ذهن نیز به کمک این رؤیاپردازی آمده و به این تخیل ناشی از تعلیق میان خواب و حقیقت قوت می‌بخشد. زن در پی ناکامی در این جهان مادی، به دنبال داشتن کودکانی است که از قبل نامشان را انتخاب کرده و برای رهایی از زندانی که همسرش برایش ساخته، رؤیا‌بافی می‌کند. روان و اندیشه زن داستان دچار رنجی است که شاید یکی از نشانه‌های معنویت تلقی شود و در وجود زن صفات متضاد آفرینش باهم تلفیق گردند، در طول داستان «نوشا» از

زنی حرف می‌زند که گاهی تبدیل به درخت، خانه و یا حتی خاک شده که او را به شکل ماده‌ای لطیف و به صورت عنصری اثری مجسم می‌کند. دوگانگی شخصیت زن داستان با استعانت از منشاء تولد و هم‌چنین دیدگاه جامعه و همسر «نوشا» درباره هویت زن، نشانی از دیدگاه انتقادی نویسنده درباره جایگاه زن در جامعه امروزی است. در واقع نویسنده قصد دارند با توصیف باورها و رؤیاهای قهرمان زن داستان، رنج کشیدن او را با اتصال با طبیعت و عناصر آن بهبود بخشد.

کتابنامه

- آرمسترانگ، کارن (۱۴۰۰). تاریخ مختصر اسطوره. ترجمه عباس مخبر. چاپ ششم. تهران: مرکز.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۱). اسطوره و واقعیت، ترجمه مانی صالحی علامه. تهران: کتاب پارسه.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۳). تصاویر و نمادها، ترجمه محمد کاظم مهاجری، چاپ دوم، تهران: کتاب پارسه.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۹). رساله در تاریخ ادیان. ترجمه جلال ستاری. چاپ ششم. تهران: سروش.
- باجلان فرخی، محمدحسین (۱۳۹۲). اسطوره و آیین. چاپ دوم. تهران: افکار.
- باشلار، گاستون (۱۳۷۸). روانکاو آتش، ترجمه جلال ستاری، چاپ دوم، تهران: توس.
- پارسی‌فر، حسین و همکاران (۱۴۰۱). «مطالعه مؤلفه‌های مدرنیسم داستانی در سه رمان عباس معروفی سمفونی مردگان، سال بلوا، تماماً مخصوص»، نشریه متن پژوهی ادبی، دوره ۲۶، شماره ۹۲، ۲۲۲-۱۹۵.
- DOI:10.22054/LTR.2021.60511.3366
- تیموری، طناز و همکاران (۱۴۰۲). «تحلیل کارکردهای گفتمانی رمان سال بلوا با رویکرد نورمن فرکلاف»، فصلنامه زبان پژوهی، دوره ۱۵، شماره ۴۷، ۱۸۴-۱۵۷.
- DOI:10.22051/JLR.2023.40800.2199
- دورکیم، امیل (۱۳۹۶). صور بنیانی حیات دینی. ترجمه باقر پرهام. چاپ ششم. تهران: مرکز.
- روتون، کک ک (۱۴۰۰). اسطوره. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. چاپ هفتم. تهران: مرکز.
- شمیسا، سیروس (۱۴۰۱). اساطیر و اساطیرواره‌ها. چاپ سوم. تهران: هرمس.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۸). بیان. چاپ هفتم. تهران: فردوسی.
- ضیمران، محمد (۱۳۸۹). گذار از جهان اسطوره به فلسفه. چاپ سوم. تهران: هرمس.
- عابدی، محمود (۱۳۸۶). خواجه‌ی کرمانی در آثارش. گوهر گویا. سال اول. شماره ۲، صص ۴۶-۳۱.

عبدالله‌زاده، نصرالدین و عبیدی‌نیا، امیر (۱۴۰۰). «زمان روایی و رابطه آن با عنصر تعلیق در رمان سال بلوا نوشته عباس معروفی بر اساس نظریه ژرار ژنت». نشریه متن پژوهی ادبی، دوره ۲۵، شماره ۹۰، صص ۱۵۹-۱۳۵.

<https://doi.org/10.22054/ltr.2020.41532.2663>

فانی، راضیه و همکاران (۱۳۹۷). «نگاهی بر شگرد طنز موقعیت در آثار داستانی عباس معروفی با تکیه بر دو داستان سال بلوا و سمفونی مردگان»، زبان و ادبی فارسی، تبریز، سال ۷۱، شماره ۲۳۸، ۱۹۸-۱۷۰.

DOI:20.1001.1.22517979.1397.71.238.8.3

فرای، نورتروپ (۱۳۹۱). تحلیل نقد، کالبدشکافی نقد. ترجمه صالح حسینی. چاپ دوم. تهران: نیلوفر.

مقدادی، بهرام (۱۳۷۱). «سال بلوا، اسطوره مصیبت قومی دردمند». کلک. شماره ۳۵. ۹۷-۲۰۷.

معروفی، عباس (۱۴۰۲). سال بلوا. چاپ سی و هفتم. تهران: ققنوس.

میس، کارولین (۱۳۹۵). گالری کهن‌الگوها. ترجمه سیمین موحد. چاپ اول. تهران: هیرمند.

هارت، جرج (۱۳۸۵). اسطوره‌های مصری. ترجمه عباس مخبر. چاپ چهارم. تهران: مرکز.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۹). انسان و سمبول‌هایش. ترجمه محمود سلطانیه. چاپ هشتم. تهران: جامی.

References

- Abdollahzadeh, N & Obedinia, A. (2021). "Narrative time and its relationship with the element of suspense in the novel Sal Balwa written by Abbas Maroufi based on the theory of Gerard Genet". 25(90), 159-135.(in Persian).
- Abedi, (1996). Khajavi Kermani in his work "Persian language and literature research" Gohar Goya. 1(2), 31-46.(In Persian).
- Armstrong, K, (2022). A brief history of myth, translated by Abbas Mokhbar. 6th edition. Tehran: Center. (In Persian).
- Bajelan, F (2012). Mythology and Religion. 2nd edition. Tehran: Afkar publishing house. (in Persian).
- Bashlar, G, (1998). Psychoanalysis of fire. Translated by; Jalal Sattari. 2nd edition. Tehran: Toos. (In Persian).
- Burnett, L. & Pietra, P. (2016) Studies in comparative literature (Oxford England) (37) Translating Myth. Taylor and Francis Modern Humanities Research Association. Abingdon
- Durkheim, E. (2016). The basic forms of religious life. Translated by; Bagher Parham. Sixth edition. Tehran: Markaz. (In Persian)

- Eliade, M. (2013). Myth and reality. Translated by; Mani Salehi Allameh. Tehran: Parse Ketab. (In Persian).
- Eliade, M. (2015). Images and Symbols. Translated by; Mohammad Kazem M. 2nd edition. Tehran: Parse Ketab. (In Persian)
- Eliade, M. (2019). Treatise on the history of religions. Translated by; Jalal Sattari. 6th edition. Tehran. Soroush. (In Persian)
- Fani, R et al. (2017). "Looking at the method of situational humour in the fiction works of Abbas Maroufi (based on two stories, The Year of Riot and Symphony of the Dead".
- Fenichel, O. (1996). The Psychoanalytic Theory of Neurosis. Rutledge. by Leo Rangell, M.D. Persian language and literature. Tabriz. 71(238), 170-198. (In Persian).
- Fry, N. (2012), Analysis of Criticism, Autopsy of Criticism, Translated by; Saleh Hosseini, second edition, Nilofar, Tehran. (In Persian)
- Teymouri, T. et al. (2014). Analyzing the Discourse Functions of Abbas Maroufi's The Year of Turmoil: A Faircloughian Approach, Journal of Language Research, Year 15, No. 47, 157-184.
- Hart, G. (1997). Egyptian Mythology, translated by Abbas Mokhbar, 4th edition. Tehran: Markaz. (In Persian).
- Harding, M. E. (1976). Woman's Mysteries, Ancient and Modern. A Psychological Interpretation of the Feminine Principle as Portrayed in Myth, Story. and Dreams Harper & Row.
- Harald, H. (2015) Myth as Source of Knowledge in Early Western Thought. The Quest for Historiography. Science and Philosophy in Greek. Wiesbaden.
- Jung, C. (1998). Man and his Symbols, translated by Mahmoud Soltanieh. Hatem Press, Tehran: Jami. (In Persian).
- Maroufi, A. (2023). *The Year of Riot*. 37th edition. Tehran: Phoenix.
- Mesbah, W. (2022). Analysis of the functions of describing the building in the structure of the novel "The Year of Riot" by Abbas Maroufi". 14(54), 105-143. (In Persian).
- Miqdadi, B. (1991). "The year of turmoil, the legend of a painful ethnic calamity". Cluck No. 35, 207-97. (In Persian)
- Myss, C. (2016). Gallery of Archetypes, translated by Simin Mohed. 1st edition. Tehran: Hirmand. (In Persian)

- Parsifar, H. (2021). "Study of the components of fictional modernism in the three novels of Abbas Maroufi, The Symphony of the Dead, The Year of Riot, Totally Special", Literary Text Research, 26(92), 195-222. (In Persian)
- Rowton, K. (2021). Mythology. Translated by; Abulqasem Esmailpour. 7th edition. Tehran: Center. (In Persian)
- Shamisa, S. (2022). Mythology and mythology. 3rd edition. Tehran: Hermes. (In Persian)
- Shamisa, S. (1998). Bayan, 7th edition. Tehran: Ferdowsi. (In Persian).
- Zeymaran, M. (2009). Transition from the world of myth to philosophy. 3rd edition, Tehran, Hermes. (In Persian)